

تاریخ: ۱۳۹۱/۰۳/۱۸

شماره: ۲۰/۱۶/۲۵۰۱۷

پست:



جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور
استاندارداری اصفهان

«سال تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی»

به: فرماندار محترم رئیس محترم مدیر کل محترم مدیر محترم
رئیس محترم دانشگاه فرماندهی محترم شهردار محترم
بانک مدیر کل محترم حوزه های علمیه منطقه ۴ خواهران
مدیر عامل محترم سرپرست محترم امور شعب

از: اداره کل امور بانوان و خانواده

موضوع: اطلاع رسانی

بِسْمِ

پس از ممد فط و درود و صلوات بر ممد(ص) و آل ممد(ص)، احتراماً به استحضار می رساند سپاه صاحب الزمان (عج) در سال جاری شهیده ناهید فاتحی کرجو را به عنوان زن شهیده سال معرفی نموده است. لذا خواهشمند است با عنایت به صبر و مقاومت کم نظیر این شهیده گرانقدر که می تواند الگوی مناسب دختران نوجوان و بانوان قرار گیرد، دستور فرمائید زندگینامه شهیده مذکور همراه با فرم مسابقه، در اختیار کلیه همکاران محترم آن دستگاه قرار گیرد. در ضمن زندگینامه شهید فاتحی کرجو همراه با مسابقه به پیوست ارسال می گردد و در صفحه اصلی این اداره کل به آدرس www.esfahanwomen.ir نیز موجود است.

مریم فاتحی زاده

مشاور استاندار و مدیر کل دفتر امور بانوان و خانواده

رونوشت:

جناب آقای دکتر اسماعیلی معاون محترم سیاسی امنیتی اجتماعی جهت استحضار
مشاور محترم امور بانوان آن دستگاه جهت استحضار و اطلاع رسانی به همکاران محترم

نامه ناپید: نادر مقاومت و پایداری دختر مسلمان

شهید ناپید فاتحی کرجو

سمیه کردستان: دختر نوجوان شجاعی که تحمل شکنجه های طاقت فرسا را بر توهین به امام خود ترجیح داد و در راه حفظ کرامت ولی فقیه زمان خود جانفش را فدا کرد.

هنر نزد مردان خداست

یکی از آرزوهای دیرینه انسان ماندگاری در جهان و داشتن عمری جاویدان است. آرزویی که برای تحقق هر کسی به اندازه توان و استعداد خود تلاش می کند. اینگونه تلاش ها که زبان گویای اهداف و جهان بینی انسان است در وادی لغت هنر نامیده می شود. از این رو هنر را می توان کارکرد متعالی فکر و اندیشه انسان نامید که به واسطه آن نام و سبک هنرمند در نزد هنردوستان مانا و پویا خواهد ماند. از منظر گاهی معنوی و از دریچه ارزش های اسلامی: حفظ کرامت بشری، جان فشانی در راه اعتلای آرمان های اسلامی، ولایت پذیری و ولایت مداری، داشتن صفات نیکویی چون شجاعت، درایت، سخاوت و درک مسائل مهم مسلمانان و مقتضیات زمان پیش رفتن... هنری متعالی است که هنرمندان آن مؤمنین واقعی و نام هایی جاوید در تاریخ هستند. رهروان این هنر اسلامی - انسانی الگوی زندگی هنرمندانه خود را از سیره نبوی و علوی گرفته و خود بعد از شکست بیش از ۱۴۰۰ سال از شروع انقلاب اسلامی پیامبر در عربستان، برای ما اسوه هایی نه تنها ملی بلکه فرا ملی و فرا زمانی شده اند تا جایی که به صدق می توان ادعا کرد نامشان در کیهانشان هنرمندان، فرزندان تر از هر ستاره ای می درخشند. اینان که به واقع جایزه هنرشان گرفتن شهادت از دستگاه خالق هستی است خواندن کتاب زندگیشان هر چند کوتاه و مختصر، می تواند قلب ها را روشن و مسیر زندگی را به سمت الوهیت بکشد. **ناپید فاتحی کرجو** یکی از همین ستاره های درخشان است که زندگی کوتاه و هنرمندانه اش قبابی مصور از پیونده ویژه های مظلومیت، شجاعت و ولایت پذیری است.

معرفت به معبود

ناپید در چهارمین روز از تیرماه سال ۱۳۴۴ در شهر سنج در میان خانواده ای مؤمن و اهل تسنن به دنیا آمد. پدرش محمد از پرسنل زاندارمری بود و مادرش سیده زینب زنی شیعه، زحمت کش و خانه دار بود که فرزندش را با عشق به اهل بیت بزرگ می کرد. او کودکی مهربان، مسؤلیت پذیر و شجاع بود که در دامن پر معرفت و عفت مادر با بزرگ شدن جسم، روح معنوی خود را پرورش می داد. عشق به عبادت در سنین کم از ویژگی های منحصر به فرد ناپید بود. آنقدر در محراب عبادت با خدا لذت می برد که به

بدرت گفت: "اگر از چیزی ناراحت و دل‌تنگ باشم و گریه کنم، چشمانم سرخ می‌شود و سرم درد می‌گیرد. اما وقتی با خدا راز و نیاز و گریه می‌کنم، نه خسته‌ام، نه سردرد دارم و نه ناراحتی جسمی احساس می‌کنم، بلکه تازه سبک‌تر و آرام‌تر می‌شوم."

نوجوانی از جنس ایمان و شهادت

با شروع حرکت‌های انقلابی مردم ایران، ناهید هم به سیل خروشان انقلابیون پیوست و با شرکت در راهپیمایی‌ها و تظاهرات‌های ضد طاغوت در جریگه دختران مبارز کردستان قرار گرفت. روزی با دوستانش به قصد شرکت در تظاهرات علیه رژیم به خیابان‌های اصلی شهر رفت. لحظاتی از شروع این خیزش مردمی نگذشته بود که مأموران شاه به مردم حمله کردند آنها ناهید را هم شناسایی کرده بودند و قصد دستگیری او را داشتند که با کمک مردم از چنگال آن دژخیمان فرار کرد. برادرش می‌گوید: آن شب ناهید از درد نمی‌توانست درست روی پایش بایستد. پشتش بر اثر ضربات ناشی از اصابت باتوم کمود شده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع درگیری‌های ضد انقلاب در مناطق کردستان، ناهید که تازه پا به دوران نوجوانی گذاشته بود، همکاری اش را با نیروهای ارتش و سپاه آغاز کرد. شروع این همکاری، خشم ضد انقلاب بخصوص گروهک کومله را که زخم خورده فعالیت‌های انقلابی این نوجوان و سایر دوستانش بودند برانگیخت.

راهی بسوی آسمانی شدن

... ناهید ۱۵ ساله بود که برایش خواستگار آمد. خواهرش در مورد آن پسر می‌گوید: "گذشته از فاصله سنی زیاد بینشان، او از لحاظ مسائل اخلاقی هم آدم خوبی به نظر نمی‌رسید. رفتارش مشکوک بود و برخلاف ناهید که طرفدار سپاه و بسیج بود او از هواداران کومله حساب می‌شد. آن دو هنوز ازدواج نکرده بودند که توسط نیروهای انقلابی دستگیر شد؛ بعدها فهمیدیم جنایتکار بوده و اعدامش کردند." با کم‌رنگ شدن خاطرات حضور آن پسر در خانواده، ناهید بیشتر وقتش را به خواندن کتاب‌های مذهبی، قرآنت قرآن و انجام فعالیت‌های اجتماعی می‌گذراند.

اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ بود که ناهید به شدت بیمار شد و برای معاینه به درمانگاهی در میدان مرکزی شهر سنندج مراجعه کرد... چند ساعتی از رفتن ناهید گذشته بود اما از بازگشتش ... مادر در خانه نگران و چشم انتظار، چشم به در دوخته بود تا کی دختر نوجوانش بر می‌گردد. آن روزها در سنندج امنیت برقرار نبود و این واقعیت دل او را بیشتر می‌لرزاند. جستجوی خانوادگی با رفتن دختر بزرگ خانواده به سمت درمانگاه شروع شد اما او هم با تمام دل‌نگرانی‌ها بعد از ساعت‌ها جستجو، خواهر نوجوان خود را پیدا نکرد.

به فولی خبری از ناهید نبود، انگار که اصلاً به درمانگاه نرفته بود آن وقت‌ها پدر ناهید در جبهه خرمشهر برای آزادی این شهر از چنگال بعثی‌ها می‌جنگید و مادر شیرزنی که مسئولیت سرپرستی و مدیریت عاطفی خانواده را برعهده داشت، به تنهایی همه‌جا دنبال دخترش می‌گشت. تا اینکه بالاخره از چند نفر که ناهید را می‌شناختند و او را آن روز دیده بودند شنید که: "چهار نفر، ناهید را دوره کرده به زور سوار مینی‌بوس کرده و برده‌اند!" کجا؟ هیچ‌کس نمی‌داند! چرا کسی معترض ربابندگان نشده بود؟ آیا ناهید کار اشتباهی کرده بود که باید دستگیر می‌شد؟ آن‌هم توسط گروهی ناشناس... شواهد نشان می‌داد که این دختر نوجوان با دسیسه گروهی ضد انقلاب به جرم همکاری با سپاه و حمایت از آرمان‌های انقلاب اسلامی و ولایت‌پذیری امام خمینی (ره) ربوده شده است. بعد از ربوده شدن ناهید، خانواده او مرتب مورد تهدید قرار می‌گرفتند. افراد ناشناس به خانه آنها نامه می‌فرستادند: "اگر باز هم با سپاه و پیش‌مرگان انقلاب همکاری کنید، بچه‌هایتان را هم می‌کشیم."

زخم ستاره

چند ماهی بعد خبری در شهر پیچید که دختری را در روستاهای کردستان با دستانی بسته و سری تراشیده به جرم اینکه "جاسوس خمینی است!" می‌چرخاندند و این خبر در مدت کوتاهی همه‌جا پخش شد و نگرانی‌های مادر را به یقین تبدیل کرد. او خود

ناهید بود، این ویژگی که برای کومله و ضد انقلاب اتهام بود برای ناهید افتخار محسوب می شد. یک روستایی دلبده های خود را از آن اتفاق اینگونه تعریف می کند " آن ها سر دختری را تراشیده بودند و او را در روستا می گرداندند. کومله ها به آن دختر نوجوان می گفتند: "آزادت نمی کنیم مگر اینکه به خمینی توهین کنی!" اما بصیرت، ایمان، شجاعت و انگیزه های معنوی توأمان با شناخت اهداف انقلاب اسلامی این دختر نوجوان دلیر، شیر بچه کردستان را بر آن داشت که جان فدای آرمان کرده و هرگز علیه امام و رهبر خود زبان باز نکند. او سنگینی و درد ناشی از برخورد سنگ با پیکرش را بیشتر تحمل می کرد تا سنگینی حرفی نادرست و قبول کز گویی های قومی نادان سفاک صفت درباره امام و آرمانش را. ناهید تلخی شکسته شدن حریم های احترام به زنان را به کام جان حریده و هرگز دست از آرمان ها و اعتقاداتش بر نداشت تا سایرین بتوانند شیرینی زندگی در زیر سایه سار پرچم قدرتمند اسلام را تجربه کنند. آری او ناهید بود. دختری که همچون اسمش ستاره آسمانی شهدای انقلاب اسلامی شد و تا همیشه تاریخ خواهد درخشید. ستاره ای که در کوهکشان فداییان ولایت، نور هدایت را از مفتدای خود و خون شهیدان گریلا وام گرفت تا با در آویختن به عنصر شجاعت و ایستادگی، زیر بار حرف زور قدرت های پویشی نرود و به اوج شهادت هر آنچه شایسته مظلومان است برسد. آزار و اذیت عناصر ضد انقلاب علیه او به حدی است که قلم قدرت بازگو کردن آن را ندارد. در آن روزگاران خفقان سیاسی و احتشاعی مردمان مستضعف روستایی که جرأت حرف زدن نداشتند، بارها و بارها به وضعیت شکنجه وحشیانه این دختر نوجوان اعتراض کردند، اما هیچ گونه شنوا و مرد عملی پیدا نشده بود که ناهید را از چنگال ستم آنها رهایی بخشد.

... یازده ماه از ربوده شدن او می گذشت که پیکر مجروح و کبودش را با سری شکسته و تراشیده در سنگلاخ های اطراف روستای هشمیر پیدا کردند. حتی گفته اند او را زنده به گور کرده اند. وقتی پیکر مجروح و بی جان او را به شهر سنندج انتقال دادند مادرش بسیار بی تابی می کرد سیده خانم که خود زنی قوی و سرپرست خانواده بود چندین بار از هوش رفت.

پیکر صدمه دیده و آغشته به خون ناهید اگر چه دیگر صدایی برای فریاد زدن و جانی برای فدا کردن در راه انقلاب نداشت اما کتابی مصور از ددمنشی ضدانقلاب بود او همواره حلقومی برای هزاران فریاد مظلومین و ایستادگی است. زنان با دیدن آثار شکنجه های وحشیانه بر بدن ناهید، سر شکسته و تراشیده اش به ماهیت اصلی ضد انقلاب بیش از پیش پی برده و با ایمان و بصیرتی بیشتر به مبارزه با آنان همت گماشتند.

تهران سفر آخر

خانواده شهید نوجوان ناهید فاتحی کرجو، صلاح ندیدند وی را در سنندج دفن کنند و برای رهایی از آزار و اذیت ضد انقلاب و برخورداری از امنیت اجتماعی، جسد او را برای تدفین به تهران منتقل و در قطعه شهدای انقلاب بهشت زهرا تهران دفن کردند. چند سال بعد، مادر که برای یافتن دختر نوجوانش از هیچ کوششی دریغ نکرده بود، از اندوه فراق هبستگی و شهادت مظلومانه او بیمار شد و تاب زندگی بدون ناهید را نیاورد. برادر ناهید از آن دوران می گوید: "مادرم در تهران ماند و با بچه های کوچک و وضعیت بد اقتصادی مجبور به کار شد. دوران سختی را گذراندیم اما مادر دلخوش بود که به مزار ناهید نزدیک است. دلش خوش بود که دیگر لازم نیست کوه به کوه، دشت به دشت و آبادی به آبادی سوار بر چهار پایان در مناطق دور افتاده و صعب العبور کردستان به دنبال ناهید بگردد!" خواهر شهیدم! قسم به زخم های پیکرت و سوگند به غربت و تنهایی ات، تا آخرین نفر و آخرین نفس بر میثاقی که با تو با امام بستم باقی خواهیم ماند.

نوجوانان و دختران ایران اسلامی باید بدانند که وقتی ناهید فاتحی کرجو به شهادت رسید، بیش از هفده سال نداشت اما اکنون بعد از گذشت بیش از دو دهه از شهادتش نامش به برکت متعالی بودن هدف و ارزش هایش زنده و شیوه زندگی اش الگویی برای زنان مجاهد است. او هنرمندی است که جان و خونس را مایه حمایت حماسه ای جاویدان به نام انقلاب اسلامی کرد و در آسمان سرفراز ایران اسلامی درخشنده تر از خورشید تابید و در دل ها و یادهای مردمان نجیب و اصیل ایران هرگز غروب نخواهد کرد.

خاطراتی از شهیده ناهید فاتحی کرجو

۱- «محمود فاتحی کرجو» پدر شهیده می گوید: ناهید، مذهبی و نترس بود. در جلسات قرآن و جلسات مبارزه با رژیم شاه شرکت می کرد و درباره جلساتی که شرکت کرده بود، با دیگران صحبت می کرد. در راهمایی های انقلاب حضور داشت و با دیدن عکس و پوستر شهدا مقلب می شد. به امام خمینی (ره) علاقه زیادی داشت. روز ۱۲ بهمن که برای نخستین بار، امام (ره) را در تلویزیون دید. با صدای بلند مرا صدا کرد و گفت «بابا این آقای خمینی است». دستش را روی صفحه تلویزیون کشید و گفت «خیلی دوست دارم از نزدیک با او صحبت کنم» و جلسوی تلویزیون ایستاد و شروع کرد به درد دل کردن با امام.

۲ یکی از دوستان شهید «ناهید فاتحی کرجو» بیان می دارد: سال ۱۳۵۷، تظاهرات زیادی در سنج بر گزار می شد. یک روز، در خانه مشغول کار بودم که متوجه سر و صدای زیادی شدم. از خانه بیرون رفتم. ناهید و مادرش در خیابان بودند و همسایه ها دور و بر آنها جمع شده بودند. خیلی ترسیدم. سر و صورت ناهید زخمی و کبود شده بود و با فریاد از جنایات رژیم پهلوی و درنده خویی های ساواک می گفت. گویا در تظاهرات او را شناسایی کرده و کتک زده بودند و قصد دستگیری او را داشتند. آن قدر با باتوم و شلاق به او زده بودند که پشتش سیاه و کبود شده بود. درد زیادی داشت که نمی توانست بایستد.

۳- «لیلا فاتحی کرجو» خواهر شهیده می گوید: ناهید ۱۵ ساله بود که خواستگار داشت. خواستگار او شغل، درآمد و وضعیت خوبی داشت و اصرار زیادی به این ازدواج داشت. ناهید هم راضی نبود. فاصله سنی زیادی با آن مرد داشت و می گفت «من هنوز به سن ازدواج نرسیده ام». مراسم نامزدی مختصری برگزار شد. کم کم متوجه شدیم داماد با ما سنجینی ندارد. بعضی وقت ها رفتار متکبرکی از خود نشان می داد. چندی بعد او را به خاطر فعالیت های ضدانقلابی اش و در حین ارتکاب جرم دستگیر کردند. ما آن وقت بود که فهمیدیم از اعضای کومه بوده است و بعد از محاکمه اعدام شد. ناهید اصلاً او را دوست نداشت و نمی خواست چیزی از او بداند. ناهید را برای بازجویی هم برده بودند. اما چون چیزی نمی دانست بعد از مدتی او را آزاد کردند.

بعد از قضیه نامزدی اش، تمام فکر و ذهنش مطالعه و خواندن قرآن بود. اما خیلی به او فشار آمده بود. تحمل حرف مردم را نداشت. او هم تودار بود. حرف و کنایه های مردم را می شنید و تو دلش می ریخت و دم نمی زد. در واقع فشار مضاعفی را تحمل می کرد. از یک طرف مردم می گفتند «او جاسوس کومه است چون نامزدش کومه بوده»، از طرف دیگر می گفتند «او جاسوس سپاه است و نامزدش را تو داده است». بعد از اعدام نامزدش و سختی هایی که متحمل شده بود، معمولاً هر جا می رفت، من همراه او بودم.

۴- «لیلا فاتحی کرجو» ادامه می دهد: روز دوشنبه بود در روزهای سرد دی ماه ۱۳۶۰ ناهید بیمار شد به طوری که باید دکتر می رفت. من در حال ستن رخت بودم. فرار شد او بروم و من بعد از تمام شدن کارم، پیش او بروم. درمانگاه در میدان آزادی سنج بود. نیم ساعت بعد کارم تمام شد و به سمت درمانگاه رفتم. مطب تعطیل شده بود. دور و برم را گشتم. خبری از ناهید نبود. به خانه برگشتم. مادرم مطمئن بود که اتفاقی نیفتاده است. با اطمینان از پاکدامنی دخترش می گفت «حتماً کاری داشته است، رفته دنبال کارش. هر کجا باشد برمی گردد» دختر سر به هوا و بی فکری نیست». مادر به من هم دلداری می داد. شب شد، اما او برنگشت. فردا صبح مادرم به دس گمشده اش به خیابان ها رفت. از همه کسانی که او را می شناختند پرس و جو کرد. از دوستان، همکلاسی ها، مغازه دارها و ... پرسید. تا اینکه چند نفر از افرادی که او را می شناختند، گفتند «ناهید را در حالی که چهار نفر او را دور کرده بودند. دیده اند که سوار مینی بوس شده است». مادرم، راننده مینی بوس را که آنها را سوار کرده بود پیدا کرد و از او درباره ناهید پرسید. راننده او را می ترسید اما با اصرار مادرم گفت که «آنها را در یکی از روستاهای اطراف سنج پیاده کرده است».

۵- «لبلا فاتحی کرجو» می گوید: مادرم، با کرایه قاطر یا با پای پیاده، روستاهای اطراف را گشت، اما او را پیدا نکرد. پس از ربوده شدن ناهید، مرتب نامه های تهدید کننده به خانه ما می انداختند، زنگ خانه را می زدند و فرار می کردند. در آن نامه ها، خانواده را تهدید کرده بودند که اگر با نیروهای سپاه و پیش مرگان کرد همکاری کنید، بقیه فرزندان را می دزدیم یا اینکه می نوشتند شبانه به خانه تان حمله می کنیم و فرزندان را جلوی چشم مادرشان خواهیم کشت. زمان سختی بود. بچه ها سن زیادی نداشتند. مادرم هم باردار بود. اضطراب و نگرانی در خانه حاکم بود. مادرم همه جا را می گشت تا خبری از ناهید بگیرد.

۶- «سیده زینب» مادر شهیده «ناهید فاتحی کرجو» در زمستان سخت و سرد کردستان به همه جا سر می کشید، گاهی بعضی از فرصت طلبان از او مبالغ زیادی پول می گرفتند تا آدرس یا خبری از ناهید به او بدهند و آدرس قلابی می دادند. خیلی او و خانواده اش را اذیت می کردند. او تمام شهرهای کردستان را به دنبال ناهید گشت، اما اثری از او پیدا نکرد. سقز، بوکان، دیواندره، مریوان، آبادی های اطراف شهرهای مختلف، ... هر کجا که می گفتند کومه مقرر دارد، می رفت. نیروهای پاسدار هم از اسارت ناهید خبر داشتند و آنها هم به دنبال ناهید و دیگر اسرا می گشتند.

۷- «شهلا فاتحی کرجو»، خواهر شهیده اضافه می کند: خبر به ما رسید که کوله ها، موهای سر ناهید را تراشیده و او را در روستا می گردانند. شرط رهایی ناهید را توهین به حضرت امام (ره) قرار داده بودند اما ناهید استقامت کرده و در برابر این خواسته آنها، شهادت را بر زنده بودن و زندگی با ذلت ترجیح داده بود. مردم روستا، در آن شرایط سخت که جرأت دم زدن نداشتند، به وضعیت شکنجه وحشیانه این دختر اعتراض کرده بودند. بعد از مدتی به آنها گفته شد، او را آزاد کرده اند.

۸- ناهید فقط ۱۷ سال داشت؛ او را به شدت شکنجه کرده بودند. موهای سرش را تراشیده بودند. هیچ ناخن در دست و پا نداشت. جای جای سرش کیود و شکسته بود. پس از شکنجه های بسیار او را در آذر ماه ۱۳۶۱ زنده به گور کردند و پیکر مطهر این شهیده به تهران منتقل و سب در گلزار شهدای بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد.

مسابقه

بسمی عزیز!

مسابقه حماسه ناهید، فرصتی است جهت شنیدن حرفهای دل شما برای شهید ناهید فاتحی کرجی و ما نیز از این فرصت برای پیش کش کردن هدایایی استفاده می کنیم به امید قبولی آن

| | |
|----------------------|--------------|
| نام و نام خانوادگی : | تاریخ تولد : |
| میزان تحصیلات : | شماره تماس : |

- ۱- فکر می کنید عامل موثر در شکل گیری ناهید چه بوده است؟
 - الف- الگوی دینی
 - ب- فضای ایجاد شده به واسطه انقلاب
 - ج- شخصیت جذاب حضرت امام خمینی (ره)
 - د- تشخیص درست در چگونگی برخورد با دشمن
- ۲- جذاب ترین خصوصیت شهید ناهید به نظر شما چیست؟
- ۳- برای ناهید فاتحی شدن، چه چیزی باید در من وجود داشته باشد؟
- ۴- آیا دوست دارید از شهید دیگری برایتان حرف بزنیم؟
- ۵- برای تعریف زندگنامه شهدا، چه روشی رایجتر مناسب می دانید؟
 - الف نوشتاری
 - ب- نمایش
 - ج- سخنرانی
 - د- سایت اینترنتی
- ۶- کدام بخش از این پروشور برایتان جذاب بوده است؟
- ۷- اگر می توانستید در کنار شهید ناهید فاتحی باشید چه سوالی از او می پرسیدید؟
- ۸- اگر شما به جای ناهید بودید تصمیمتان چه بود؟
- ۹- اگر ناهید فاتحی دوست شما بود برای معرفی او چه کار می کردید؟
- ۱۰- برای این معرفی، ما (بسیج) چه کمکی می توانیم بکنیم؟

شما می توانید مطالب را با یکی از روشهای زیر برای ما ارسال کنید.

- ۱- آدرس پستی: تهران - بزرگراه بسیج، روبه روی پارک بسیج، خ شهید فهمیده، مهندسی پداقتد غیر عامل، بسیج جامعه زنان
 - ۲- پست الکترونیکی: zananeshahid@yahoo.com
 - ۳- حوزه و پایگاههای مقاومت بسیج
- مهلت ارسال پاسخها تا تاریخ ۱۳۹۱/۹/۵ می باشد.

آدرس مزار ناهید:

تهران - بهشت زهرا، قطعه ۲۸، ردیف ۳۱، شماره ۱۳